

زکات است . آنها چشم به طبیعت ماده لرزان و سودجویی دارند . اینها چشم به مبداء ربوبیت و پاداششان در پیشگاه او و وجدانها ثابت است . هر چه آنان دچار نگرانی و ترسند ، اینها از ترس رسته و آرامش دارند : لهم اجرهم عند ربهم ...

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین - این آیه ، بر مبنای تعهد ایمانی و در پی امر بتقوا ، حکم صریح ربا و الغاء مالیت سود آنرا بیان نموده و گویا آخرین آیه است که درباره ربا نازل شده . زیرا ربا خواری - مانند بردگی و مالکیت های نامحدود و شرا بخواری - از عادات و رسوم ریشه دار و پایه های اقتصادی جاهلیت عرب و غیر عرب بود که میبایست با پیشرفت اصول فکری و اعتقادی و پایه گرفتن ایمان و تربیت روحی تحریم و ریشه کن شود . چون ربا خواری را در جزیره العرب که وسایل تولیدی نبود ، یهودیان شیوع میدادند و سر رشته آنرا بدست داشتند ، نخست قرآن آنها را به اینکار نکوهش نمود : « و اخذهم الربا و قد نهبوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للكافرين منهم عذاباً الیماً - ۱۶۱ نساء - و گرفتن آنان ربا را با آنکه از آن نهی شدند و خوردنشان اموال مردم را بیهودگی و آماده ساختیم برای کافران عذاب دردناکی را » . پس از آن شاید این آیه نازل شده که خطاب بمؤمنین است : وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربو عند الله و ما آتیتم من زکاة نریدون وجه الله فأولئک هم المضعفون - ۳۹ روم - آنچه از ربا میدهید که در اموال مردم افزایش یابد ، پس افزایش نمی یابد در پیشگاه خدا ، و آنچه میدهید از زکات که روی خدا را میخواید ، پس همانانند : نخون کنندگان - و گویا این خطاب و نهی از ربای مضاعف بعد از آن نازل شده باشد : **یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا الربا اضعافاً مضاعفاً و اتقوا الله لعلکم تفلحون و اتقوا النار الی الی** اعدت للكافرين - ۱۳۰ و ۱۳۱ ، آل عمران - هانای کسانی که ایمان آورده اند ربا را در حالیکه اضعاف مضاعف (= سود روی سود) باشد نخورید و خدا را پروا گیرید تا شاید رستگار شوید و پرهیزید آن شی را که برای کافران آماده شده است ، - این آیه ربا خواری را که صورت سود مضاعف باشد نهی کرده و با دو امر « اتقوا ، اعلام خطر نموده و ترک آنرا از موجبات رستگاری بیان کرده است . سپس این آیات متوالی ، نخست چهره ربا خواری و چگونگی قیام آنان را تصویر نموده و از محاق ربا خبر داده ، آنگاه با امر صریح

ذروا- حکم هر گونه ربا و چشم پوشی و واگذار بی سودهای ربوی و الفاء هالیت آنرا اعلام فرموده است . ان کنتم مؤمنین ، شرط فعل ذروا بتقدیر و پایه گیری و استواری ایمان است : ربا را رها کنید و واگذاریدش اگر ایمان شما چنان پایه گرفته که از هر گونه جواذب جاهلیت و انگیزه های سودجوئی رها شده اید . با اینگونه پایه گرفتن ایمان در اجتماع نو مسلمانان مدینه و با بیدار شدن حس تعاون و انفاق و گسترش یافتن نفوس آنان، ریشه رباخواری سست و برکنده شد . و چون مکه فتح شد و اسلام حاکم گردید ، رسول خدا (ص) ربا را مانند دیگر موارد جاہلیت در سراسر منطقه نفوذ اسلام الفاء فرمود .

فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون - مفهوم فاذنوا - با همزه مقصوره ، امر اذن - باز کردن راه و آماده کردن را میرساند . و - با مد الف - بمعنای آشکارا رساندن و اعلام نمودن است . بحرب بجای « حرباً » ، لزوم و پیوستگی جنگی ریشه دار و آشتی ناپذیر را میفهماند . من الله ورسوله ، بجای « علی الله ورسوله » ، بیان منشأ جنگیست که زمینه آنرا رباخوار فراهم میسازد و آنرا مأذون و یا اعلام میدارد : آنچه جنگ که از اراده حکیمان و عادلانه و سنن و رسالت خدا ناشی میشود - چون بعثت و قیام پیمبران برای اقامه قسط است « ليقوم الناس بالقسط » - قسط عدالت عملی و توزیع عادلانه و رساندن حق است که زیر بنای اجراء احکام و تحکیم نظام و رشد ایمان و اخلاق و وسیله کمال میباشد و اگر قسط نبود هیچ اصلی از اصول شریعت پایه نمیگیرد و جنگ طبقاتی درمیگیرد . جنگ از جانب خدا و رسول برای اقامه قسط و از میان بردن همینگونه جنگها و استقرار و حاکمیت احکام الهی است . این جنگ ادامه دارد تا طبقه سودبر دگرگون گردد و توبه کند و دیگر ستمکاری از هیچ جانب نباشد : وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون

۱- گویند آنحضرت در ضمن خطابه مفصل منا، که در نهم ذی حجه سال دهم هجری (مطابق با ۸ مارس ۶۲۲ میلادی) که حجة الوداع را انجام میداد ، فرمود : « وان ربا الجاهلیة موضوع (بروایتی موضوع تحت قدمی) وان اول ربا ابدء به ربا عمی العباس بن عبدالمطلب - ربا جاهلیت برکنار و زیر پا گذارده شده و اولین ربا که الفاء آنرا آغاز می کنم ، ربا عمویم عباس بن عبدالمطلب است . »

ولا تظلمون . با آنکه در محیط محدود آروز عربستان ، ربا یگانه وسیله کسب و پایه اقتصادی بود ، اسلام با اینگونه روش تربیتی و توبه اجتماعی و انقلاب روحی و اقتصادی ، سود های نامشروع را از میان برد و سرمایه های مشروع را واگذارد و دارندگان آنها را در صف مجاهدین درآورد تا آنچه دارند فی سبیل الله انفاق کنند . امروز هم ، اگر ایمان در روح و اجتماعشان پایه گیرد: « ان کنتم مؤمنین » و بیش و وسیع اسلامی یابند و از این تضادهای اقتصادی و خود باختگی رها و هشیار شوند ، چرا نشود که تنگ نکبتبار سودپرستی و رباخواری را از دامن کشورهای خود بشویند و اقتصادی آزاد و عادلانه و درخشان و در پر تو ایمان بجای آن آرند ؟ . این فقط در دید کوتاه سودجویان و وابستگان بآنان و غرب زدگان چشم و گوش بسته دشوار و بیاشدنی مینماید .

وان كان ذوقاً فنظرة الى ميسرة وان تصدقوا خيرا لكم ان كنتم تعلمون - خبر كان ، « غریماً » بدهکار است و تصریح نشدن بآن ، اشعار به تعمیم و اخفائی دارد و شاید که کان تامه باشد . فنظرة ، جزاء شرط و خبر مبتداء محذوف است : اگر تنگدستی بدهکار باشد (که شایسته است نامش پنهان و آبرویش نگهداشته شود) - چه بدهکاریش بسبب ربا باشد یا معاملات دیگر - پس میسزد و یا واجب است مهلت داده شود تا گشایش یابد . حکم محکم اعسار از همین آیه گرفته شده « که هر بدهکاری اگر مالی بیش از گذران زندگی متعارفش نداشته باشد نباید خود یا دارائیش توقیف شود » و باید آزاد باشد تا بکار و کسبی پردازد تا شاید گشایشی یابد . در دیون ربوی این اعسار در حد اصل سرمایه است نه سود آن که بحکم « ذروا ما بقی من الربا » و « فلکم رؤس اموالکم » ملغی شده است . پس امهال اینگونه بدهکار واجب و حکم اجراییست و بیش از آن اگر آبرومندانه و با اخلاص مهلت داده شود موجب تقرب و ثواب ، که فرمودند: « من انظر معسراً و وضع عنه اظله الله تحت ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله - وله لكل يوم صدقه - : آنکه بدهکار تنگدستی را مهلت دهد و بارش را بردارد خداوند در زیر سایه عرشش بر او سایه افکند ، در روزیکه سایه های جز سایه او نیست و برای او هر روز که بگذرد صدقداست » . و بحساب صدقه آوردن بدهکاری برای شما مسلمانان بهتر

و نیک فرجام تر است : وان تصدقوا خیر لکم - اگر فرجام هر نیک و بد و آثار صفات آنرا دریابید - و یا اگر ناتوانی و درماندگی بدهکار را بازشناسید : ان کنتم تعلمون .

واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون - در پایان آیات ربا، این آیه دیدگاهی بس باز و واپسین مسیر آدمی را مینمایاند - ابدیت و برگشت بسوی خدا - با این دید باز میتواند از واژگونی در طبیعت دنیا و سودها و بندهای آن وارهد و توشه تقوا برگزید و راه و روشش را بشناسد و خود را آماده چنین روزی گرداند : يوماً ترجعون فيه الى الله . . . قرآن با ارائه این دیدگاه وسیع، بینش نخستین مؤمنین را، آنگاه دیگران را، گشود و افکار و اخلاقتانرا دگرگون ساخت و نظامی بر طبق اراده خداوند حکیم و احکامش بپا داشت و هر فرد و طبقه‌ایرا محکوم آن گرداند و دست رباخوارانرا در سراسر جزیره کوتاه کرد - چه افراد رباخوار و چه آنانکه شرکت سهامی داشتند - چون شرکت عباس و خالد و شرکت بنی مغیره و بنی ثقیف که از قبائل اطراف مکه و طائف بهره‌کشی می‌کردند و همچنین شرکت‌های یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع که در پیرامون یثرب بودند - تا پس از انحراف مسلمانان از نظام اجتماعی اسلام و حاکمیت کتاب و سنت ، سودجویان و سرمایه‌پرستان ، مجال رشد یافتند و سپس حاکم شدند و آن احکام اسلامی که بسود آنان نبود منحرف و توجیه و یا متأثر از محیط گردید و طرق سود جوئی بی‌بند و رباخواری زیر نقاب احکام دین ، باز شد تا آنجا که در فقه اصیل امامیه نیز بصورت حیل‌های شرعی در آمد و اصل حکمت و مقیاس حسن و قبح و مصالح و مفاسد و مفهوم مطلق ربا که بهره‌کشی و افزایش بدون عمل و تولید و استثمار و ظلم است « لا تظلمون و لا تظلمون » ، از خاطر هائی رفت و غرض اصلی شارع نقض گردید و بعنوان شرع حکم شرع نادیده گرفته شد . راستی اگر بشود با حیل و بقصد ربا و بدون قصد جدی بیع و بانضمام مالی ، ربا حلال شود دیگر این تهدیدها و تحریمها برای چه ؟ آیا این حیل‌ها تعدی بحدود خدا نیست : « و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون » مگر این گونه فرار از ربا عود به رباخواری نیست ؟ : « و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون » این همان بازیگری و مسخ شریعت است - مانند یهود که با حیل ، حرمت روز شنبه را از میان بردند و آنرا مسخ کردند و بیازی

گرفتند تا خود مسخ و بازیکر دیگران شدند: «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبب فقلنا لهم کونوا قرده خاشین». مگر خوردن سم و مسکر بقصد شفا و هشیاری، اثر طبیعی آنرا دگرگون میکند. اگر در چند روایتی که درباره فرار از ربا رسیده، نیک دقت و بررسی شود، معلوم میشود که این روایات حرمت ربا را تحکیم مینماید و راه گریز از آنرا در موارد ضروری که شبهه ربا در میان باشد و قصد آن نباشد، مینمایاند. نه در هر مورد و برای هر کس. مانند مورد تبدیل ارز و پول بیول مشابه و یا معامله جنس ربوی بجنس مشابهی که ارزش بیشتری داشته باشد که قصد ربا نباشد و ناچار باشد، و نیز برای کسیکه ناچار از گرفتن قرض ربوی میشود - نه برای قرض دهنده - در اینگونه موارد است که معامله را باضم ضمیمه‌ای تجویز کرده‌اند.

با آنکه ربا در میان همه ملل و ادیان ناپسند و رباخوار مطرود و ملعون بوده و بصریح این آیات از گناهان بزرگ است که بآن بیم خلود در عذاب و جنگ با رسول و خدا داده شده است، پس از انقلاب صنعتی غرب از ربابی به سرمایه‌داری پی‌بند و سست شدن ایمان و گسیخته شدن بندهای اعتقادی، درهای دوزخ رباخواری از هر سو گشوده شد و ربا در متن زندگی اقتصادی آنان درآمد و بانکهای بزرگ جای‌دکه‌های محدود صرافی را گرفت و سرمایه داران آزمند در آنها شریک و همدست شدند و از این دستگامهای جذب ثروت پمپها و لوله‌هایی تا اعماق زندگی نوده‌ها و ملت‌ها گذارده و پیش بردند و با چنین قدرت و نفوذ اقتصادی، همه دستگام‌های تولید و تجارت و حکومت، چون مهره‌هایی بدست این سرمایه داران درآمد که با سرانگشته‌های آنان جایجا و زیر و رو میشوند و صنعت و تولید را پیوسته در بندهای خود میدارند و برای آنکه هر چه بیشتر سود برند و سرمایه اندوزند، با وسائل تبلیغاتی مجهز و مدرن و عواملی که دارند، به سنن و افکار و اخلاق می‌تازند تا مردم و ملل را هر چه بیشتر پست و آلوده و تجمل پرست کنند و راه بهره‌کشی خود را هموار سازند و در این راه کارخانجات اسلحه‌سازی و مغزهای صنعتی را با استخدام خود درمی‌آورند و هر گاه و بی‌گناه آتش جنگی برمی‌افروزند، اینها در هر کشوری که دستیابند نخست با چهره تعاون و سرمایه‌گذاری نمودار میشوند و با وام‌های کم بهره داعیه‌های خود را میگسترانند و بازار معاملات را رونقی می‌بخشند و اقتصاد چشمگیری

پدید می آورند تا سرمایه داران محلی را بدام اندازند و سپس بهره‌ها را همی بالا می‌برند و باز برای پند کشیدن خورده پاها و کسانیکه بهر جهتی از ربا فرار میکنند بهره‌ها را می‌کاهند و همچنین پیوسته و بر طبق نقشه دقیق و هدف بهره‌کشی که دارند، سودها را بالا و پائین می‌برند و نوسانهای گنج‌کننده پدید می‌آورند تا همه سرمایه‌ها را بسوی جاههای آزمند خود سرازیر کنند و در هر شهر و ده و کوی و برزن دهانه‌های دوزخی و شبکه‌های شکارشان را باز و گسترش دهند و همه نیروهای مادی و انسانی را در اختیار خود گیرند و با تراکم و امپا و افزایش بهره‌ها پشت‌ملتها را که خدایشان مستقیم آفریده، خم کنند و زیر بارهای سنگین خود برند و اقتصادشان را بی پایه و مایه گردانند. از سوی دیگر، دولت‌ها برای نگهداری این دستگامها و فروع و شاخه‌های آنان نیازمند به بودجه‌ها و مالیاتهای سنگین میشوند و دست نیاز خود را بسوی همانها می‌گشایند. تا آخرین چوب حراج بر سرمایه‌های مادی و معنوی و ملی زده میشود. این همان فراگیری و اضعاف مضاعف شدن ربا است که قرآن بآن اشاره کرده: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً» و همان خبطزدگی شیطانی است که رباخوار و ربازده دچار میشود: «كَالَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» و بمحاق رفتن ربا است: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا» و جنگ خدائی و دینی و طبقاتی است: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». در مغز مخطوط و چشم آزمند رباخوار، جز پول و سود - باز هم سود خالص و بیرنج^۱ - هیچ چیز ارزش ندارد، نه وجدان، نه اخلاق، نه مواهب و ارزشهای انسانی، نه شرف - ربا خواری تکامل یافته، با وسائل سحر و افسونی که دارد چنان محکومین خود را مسحور و مخطوط میکند که بسا همین قربانیان ربا، آنرا می‌ستایند و نظامی طبیعی و موجب رشد ثروت و اقتصاد و مخالفین آنرا فاقد بینش اقتصادی می‌پندارند. باید از اینها پرسید که نظام اقتصاد طبیعی چیست و رشد ثروت برای کیست؟ مگر نه این است که وضع اولی و طبیعی پول برای تسهیل مبادلات و سنجش اشیاء با ارزش و تعیین ارزشها بوده - تا چون خون، در بدن

۱- دکتر شاخت اقتصاد دان مشهور آلمانی در انجمن اقتصادی دمشق ۱۹۵۳، با بررسی ریاضی و دقیق اثبات نمود که بهره و سود خالص همه نیروهای کار و تولید را رباخواران می‌برند و دیگران گاه سود و گاه زیان دارند.

اقتصاد اجتماعی و در حد احتیاج بگردش درآید و آنرا بیا دارد. پس اگر پول، بصورت کالای ارزشدار اصلی درآمد و وسیله قدرت مالی و اجتماعی و جمع و تمرکز ثروت برای گروهی گردید، از جریان و گردش طبیعی خارج میشود و قیمتها نسبت به مقدار کار و تولید و کالاها، پایین میآید و نسبت به پولهای تمرکز یافته بالا می رود و بیکاری افزایش مییابد و نیروهای انسانی و دستهای مولد، از منابع طبیعی و صنعتی برکنار میگردد. همینکه وضع اقتصادی یکسر پائین آمد و برای سودبری رباخوردان، زیانبخش و انفجار آمیز شد، دستگاہها و متخصصین آنها بکار می افتند و با تزریق و تسهیل وامها - چنانکه گفته شد - حرکت و رونق کاذب پدید می آورند و سپس دورگرد و معاق آغاز میگردد. همچون دوره نشعش ماه که نورش اکتسابی و زمانش زودگذر است: «و یحق الله الربا...».

ربا چون انحراف از روابط سالم و طبیعی است، همیشه صاحبان شرایع اصیل آنرا تحریم کرده اند و قرآن حکیم با اشارات و تشبیهات خاصی آثار روحی و نتایج خطیر اجتماعی آنرا بیان نموده دانشمندان بصیر و آزاد، رباخوار را منشأ ظلم و بردگی و بروز طبقات متخاصم و انقلابهای خونین اعلام کرده اند. با همه این نصوص دینی و بیانات اقتصادی و آثارشوم و مشهود آن، پس از انقلاب صنعتی که پرتو ایمان از سرزمین غرب غروب کرد و تاریکی سرمایه داری و سودجویی آنرا فراگرفت و سرمایه های معنوی خشک و پژمرده شد، رباخواری بصورت های آراسته و گسترش یافته از لوازم این نظام جدید گردید و یهودیان سودپرست - با آن همه تحریم و توصیه نورات^۲ - چنان

۱- پل ساموئل سن - دانشمند مشهور اقتصادی میگوید: «دوره رونق کامل ممکن است فقط مدت کوتاهی ادامه یابد و فقط شمله ای از قیمت ها و سفته بازی باشد و بعد از آن دوره تاریک رکود و کساد پیش آید. بطور خلاصه این جریان، آنچه یزیتکه ادوار تجاری نامیده میشود و در کشورهای صنعتی جهان در یک قرن و نیم گذشته یعنی از هنگامیکه اقتصاد پولی بتدریج جانشین اقتصاد غیر پولی جوامع کشاورزی گردیده و قوع یافته است، آنگاه طول دوره ها را بررسی کرده و چنین نتیجه گرفته است که: «دوره رونق تجارتهای بزرگ ۸ تا ۱۰ سال است و سپس دوره کساد و رکود پیش می آید - چنانکه سال ۱۹۲۰ تا حدود ۱۹۳۰ برای امریکا دوره رونق بود و سپس رکود پیش آمد. ولی دوره های تجارتهای کوچک مختلف است و مورد اتفاق نیست. کتاب اقتصاد - ترجمه دکتر حسین پیرنیا».

۲- عهد عتیق: «اگر نقدی بفقیر از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی مثل رباخواران با

در بهره‌کشی از ملل تخصص یافتند و پیش رفتند که بخودی و بیگانه رحم نکردند و رشته‌های اقتصاد هر کشوریکه در آن جایی یافتند بدست گرفتند. رهبران مسیحی که بر طبق پند مسیح ربا را حرام و رباخوار را ملحد و پلید میدانستند و از کفن و دفن و نمازش خودداری میکردند، قانون ربا را در کشورهای مسیحی رسمی شناختند و کنائس نیز از آن پیروی کردند و پاپ پی‌نهم (۱۸۶۰) فتوای حلیت آنرا داد. سپس با عواملی که میدانیم در کشورهای اسلامی رائج شد و مسلمانانها آنرا با تغییر نام، مشروع و قانونی ساختند و گرفتار وامهای آن و نخبط و محاق شدند.

یا ایهاالدین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه - تا آخر آیه - پس از ترغیب بانفاق و تحریم ربا که در دو جهت و بعد متضادند و فرمان امهال به معسر، این آیه که مفصلترین آیات قرآن است و آیه بعد، اصول احکامی که برای تحکیم معاملات است بیان نموده تا به هر فرد مؤمنی شرائط و حدود آنرا بشناسد و راه نفوذ ربا و بهره‌کشی و سود مضاعف و اختلافات، بسته شود و راه روابط اقتصادی سالم و گردش عادلانه ثروت بازگردد. تداینتم شرکت و پذیرش در مبادله دین را میرساند و اشعار به تکثیر نیز دارد. بدین، تأکید تداینتم و بیانی از موضوع حکم - و اجل مسمی، بمعنای مدت محدود و نامبرده، در مقابل معامله نقد و شرط موضوع، و فاکتبوه حکم آنست: آنگاه که در میان خود به داد و ستدی پرداختید که در زمه و بسبب دین باشد که تا مدت نامبرده است آنرا بنویسید و ثبت کنید.

او رفتار مکن و هیچ سودی براو مگذار - ۲۲، ۲۵ خروج - و از برادرت ربا و سود نگیر و از خدای بترس تا برادرت با تو زندگی نماید نقد خود را باو به ربا مده و خوراک خود را باو به سود مده - ۳۵، ۲۵ لویان - و برادر خود را بسود قرض مده نه بسود آذوقه و نه بسود هر چیزیکه بسود داده میشود، غریب را میتوانی بسود قرض بدهی اما برادر خود را بسود قرض مده ... ۲۴۰، ۱۹، ۲۰ تثنیه - و در دلم مشورت کرده ایمان و سروران را عتاب کرده بایشان گفتم که شما هر کس از برادران خود ربا میگیرید! - ۷، ۵ نحمیا - و آنکه بر ببع نمیدهد و مرابحه نمیگیرد دوست خود را از بی انصافی کشیده در میان اشخاص حکم بر استی مینماید - ۱۸، ۱۸ حزقیال - در همه این نصوص بصراحت و اشاره، سود گرفتن فقط از قوم یهود تحریم شده است. عهد جدید از زبان مسیح (ع) : بلکه دشمنان خود را محبت نمائید و احسان کنید و بدون امید و عوض قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهد بود چونکه او باناسپاسان و بدکاران مهربان است - ۲۴، ۶ لوقا

احکام این آیه با قید « بدین الی اجل مسمی » - بجز معاملات نقدی ، شامل هر معامله‌ای میشود که از جهتی در آن زمه و تعهدی باشد - مانند: قرض مدت‌دار ، سیه ، سلف ، رهن ، ضمان مالی ، حواله ، شرکت ، مضاربه ، ودیعه ، عاریه ، اجاره و مشتمل بر چهارده حکم است :

۱- فاکتبوه - چون ظاهر این خطاب و امر ارشادی متوجه باشخاصی است که خود متعهد میشوند ، میباید همانها بنویسند و ثبت و امضاء کنند . زیرا در جامعه اسلامی ، باید چنان تفاهم و اعتماد باشد که نوشته و امضاء هر فردی برای دیگران حجت و دارای اعتبار قانونی باشد . و شاید این حکم فاکتبوه - که خود بنویسند - در مرحله اول و یا در صورتی است که نویسندۀ حقوقدان در میان نباشد .

۲- ولیکتب بینکم کاتب بالعدل - این حکم که باید کاتبی در بین شما بنویسد گویا در صورت بودن کاتب و پیشرفت تشکیلات و مبادلات است . کاتب بعدل کسیست که بیش از آشنائی به ثبت باید شرایط و حدود آنرا بخوبی بشناسد و از آنها و بسوی دیگر و دیگری منحرف نشود .

۳- ولایاب کاتب ان یکتب کما علمه الله - امر ولیکتب ونهی ولایاب ، وجوب کتابت را بر کاتب دانای شرایط ، میرساند و چون موضوع وجوب همان کتابت است باید واجب کفائی باشد که چون انجام یافت از دیگر کاتبان ساقط میشود . کما علمه الله اعم از تعلیم نویسندگی است که خداوند استعداد و وسائل فرا گرفتن آنرا فراهم کرده و احکام و شرایط ثبت و اسناد است که در این آیات تعلیم داده است . از - کاتب بالعدل و کما علمه الله ، معلوم میشود که نویسندۀ سند باید عادل و عالم باشد مانند قاضی . زیرا نوشتن اسناد ، برای پیشگیری از بیش آمدن اختلاف و ترافع و مانند قضاوت است . تقدیم و تقیید صفت عدل ، مشعر باینست که عدالت زمینه برای فرا گرفتن میشود ولی علم عدالت آور نیست - چنانکه بسیاری از دانایان بیعدالتند . پس در زمینه همین احکام و عدالت اجتماعی باید علم با احکام و قوانین و تشکیلات ثبتی فراهم گردد . و نیز امر - ولیکتب . . . سپس نهی لایاب کاتب ، مشعر باین است که انجام اینگونه نیازهای عمومی ، بر هر که تخصصی وینشی دارد واجب کفائست و نباید از آن سر باززند

مگر آنکه دیگری انجام دهد . و اگر منحصر باشد واجب عینی است .

۴- **فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئاً - فلیکتب ،**
تفریع و تأیید لایاب کاتب ، است . ولیملل ، مشعر باینستکه کاتب هیچگونه نباید
از خود بنگارد و باید الذی علیه الحق «مدیون» کلمه بکلمه املاء کند و کاتب آنرا
ثبت نماید چون هر کلمه و تعبیری سند و حجتی خواهد بود . علیه الحق ، بجای «مدیون»
شامل هر گونه حق است از مال و شرط و زمان . فاعل ولیتق الله ، الذی علیه الحق است
شاید که با استخدام بلیغ ، شامل کاتب نیز بشود و همچنین ولا یبخس منه شیئاً . عطف
بیانی ربه ، به الله ، پروای از خدا را در صفت رب مضاف مینماید تا هیچ پروا و انگیزی
دیگری هنگام کتابت و املاء نداشته باشد . زیرا در این هنگام جز تقوا نمیتواند از
لغزش زبان و بیان و انحرافیکه موجب تضییع حقی میشود ، بازدارد : کاتب عادل و عالم
باید سند را بنویسد و متعهد املاء نماید و از خدای پروردگارش - که پدیدهای
تکوینی و تشریحی را برمی آورد - بیاندیشد و از آن حق چیزی نکاهد و فرونگذارد .
۵- **فان کان الذی علیه الحق سفیهاً او ضعیفاً او لا یتطیع ان یمل هو فیملل ولیه بالعدل -**

سفيه در این مورد باید سفاقت مالی یابد و ضعیف ، آنستکه نتواند در کار خود رأی
و تصرف داشته باشد مانند طفل و پیر و ناتوان ، ولا یتطیع ان یمل ، مانند لال و گنگ
است . تکرار الذی علیه الحق ، بجای «ان کان سفیهاً ...» برای مشخص شدن اسم
کان است تا با کاتب اشتباه نشود . ضمیر هو ، راجع به الذی علیه الحق است که یکی
از این اوصاف - سفيه یا ضعیف یا ناتوان از املاء - را دارند . و اظهار این ضمیر حصر
را میرساند و مفهوم آن لزوم شرکت مدیون با ولی است تا آنجا که میتواند؛ پس اگر
چنین مدیونی هیچگونه نتوانست با ولی خود در املاء سند شرکت نماید، ولی بتنهائی
املاء میکند. بالعدل متعلق به فلیملل و یا ولی است : باید ولی او بعدل املاء کند . یا
ولی که بعدل ولایت یافته املاء کند .

۶- **واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل وامرأتان ممن یرضون**
من الشهداء ان تفضل احداهما فتذکر احداهما الاخری - استشهاد ، درخواست شهادت و
شهید - صفت مبالغه - شاهد بصیر و امین است که مشهود را از هر جهت دریافته باشد و

بتواند چنانکه بوده بازگو کند و شهادت دهد. من رجالکم، که خطاب به مسلمانان است، شرط رجولیت و اسلام را برای شهادت خواهی - استشهاد - و در صورت امکان میرساند و از مفهوم این آیه، پذیرفته شدن یا نشدن شهادت غیرمسلمانان - مطلقاً یا در هنگام ضرورت، فهمیده نمیشود. اگر برای استشهاد، دو مرد مسلمان: (من رجالکم) یا دو مرد: (فان لم یكونا رجلین) نبود، پس يك مرد و دو زن خوانده میشوند که مورد تراضی طرفین از جهت ایمان و عدالت باشند: فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء. از عموم شرط و اطلاق - فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان - و قید دامنهدار - ممن ترضون - میتوان ترتب این استشهاد را دریافت: شاهد باید دو مرد مسلم باشد و اگر دو مرد مسلم نبود يك مرد و دو زن مسلم و اگر نبود دو مرد و یک مرد و دو زن غیر مسلمان - زیرا ثبت دیون و اسناد و قضاوت، باصطلاح از امور حسبه است و باید تعطیل شود، بعضی فقهاء با استناد باین آیه - شهیدین من رجالکم - و آیه دوم طلاق که راجع بطلاق است: «واشهدوا ذوی عدل منکم» و با استناد بروایات معتبره، اسلام و عدالت را شرط لازم برای قبول شهادت دانسته‌اند و بعضی با استناد به آیه ۱۰ مائده «اثتان ذو عدل منکم او آخر ان من غیرکم» و استناد به بعض روایات، اسلام و یا اسلام و عدالت را شرط شاهد ندانسته‌اند. و بعضی با استناد این آیه که در مورد وصیت است و آیات فوق که در مورد ثبت و قضاوت و طلاق است، قائل بتفصیل شده‌اند که در کتب فقهی بحث شده. آنچه از ظاهر این آیه و دو آیه سوره طلاق و مائده فهمیده میشود، ترتب این شرائط است. ظاهر سیاق این آیه و معنای استشهاد که شاهد گرفتن است. باید این حکم درباره هر کتابت و ثبت یا معامله ثبتی و لئی باشد تا شاهدها آنرا در ذهن خود ضبط و یا با امضاء خود ثبت کنند. و اگر معنای استشهاد، آوردن شاهد باشد متناسب با هنگام اختلاف و قضاوت میباشد که بامعنای حقیقی شهیدین، سازگارتر است. ان تضل احداهما فتذکر احداهما الاخری، متضمن تقدیر و تعلیل فشرده ایست برای حکمت استشهاد دوزن بجای يك مرد. مقصود از فضل بجای «تنسی» و در مقابل فتذکر، فراموشی گمراه کننده و انحراف از بیان شهادت است. تکرار بلیغ احداهما، مبین جدائی آنستکه گمراه شده از آنکه گمراه نشده و بیاد دارد و بیاد می آورد:

شهادت دوزن بجای يك مرد برای این استکه مبادا یکی از آنان کمراه شود و اگر کمراه شد دیگری او را بیاد آورد. چون زن با انگیزه‌های خاصی که دارد، ضبط اینگونه امور و شهادت بآن کمتر دقت و توجه مینماید و بیشتر تحت تأثیر عواطف واقع میشود چنانکه در مسائل راجع بخود، توجه و دقتش بیشتر است. و نیز چون بازار معاملات بیشتر بدست مردان است، زنان کمتر بآن دخالت و توجه دارند.

۷- **ولایاب الشهداء اذا مدعوا - بقرینه «ان تضل...» ، الشهداء ، میبایست کسانی باشند که پس از دریافت موضوع شهادت «استشهاد» ، وصف شاهد یافته‌اند:** اینها چون به محکمه دعوت شدند نباید امتناع کنند و از حضور در آن برای شهادت سر باز زنند. میشود که این حکم لایاب ، درباره استشهاد و اشهاد هر دو باشد: همینکه برای استشهاد و یا اداء شهادت خوانده شدند نباید از جانب خود سرپیچی داشته باشند و باید آماده باشند مگر آنکه عذری پیش آید و یا برای اثبات مدعی دلیل و یا شاهدهای دیگری باشد. این نهی - لایاب الشهداء - همین وجوب کفائی را میرساند.

۸- **ولاسئمو ان تکبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذالکم اقسط عندالله واقوم للشهادة وادنی الاثر تابوا - نهی لاسئمو ، تأکید و تعمیم امرهای ثبت و کتابت است: باید احساس بختگی کنید برای نوشتن و ثبت نمودن دیون و تعهدات خود چه اندک باشد یا بیش، ریز باشد یا درشت. چه بسا ریز و اندکی از مقدار دین و یا شرائط آن که بچشم نمی آید و مورد توجه واقع نمیشود و شخص نوشتن آنرا خستگی آور و اتلاف وقت میندازد و سپس منشأ اختلاف و کشمکشها و صرف مالها و زمانها و افزایش محاکم و اتلاف اموالی میشود و آنکه اندکرا از قلم بیاندازد چه بسا از ثبت بیشتر و شرائط آن هم غافل میشود. گویا نظر بهمین استکه صغیراً ، پیش از کبیراً ، و با قید الی اجله، ذکر شده است. ذالکم ، خطاب بمؤمنان و اشاره به اوامر و نواهی استکه راجع بکتابت و اشهاد آمده. مفهوم اوصاف تفضیلی - اقسط واقوم وادنی - این استکه هرچه مردم برای انجام قسط «اداء عادلانه حقوق» و بیاداشتن گواهی و بیان حقوق و بستن راه ریب و بدبینی و اختلافات، قوانین و روش‌ها تیرا بکار برند باز این حدود و احکام الهی**

قسط بیشتری در بردارد : اقسط عندالله ، وپا دارنده تر است برای گواهی و اشهاد حقوق : واقوم للشهادة ، و نزدیکترین راه است برای پیشگیری از ریب و بدبینی و اختلافات : وادئی الاثر قابوا .

۹- الا ان تكون تجارة حاضرة تدبرونها بینکم فلیس علیکم جناح الاکتبوها -
اسم تکون ، ضمیر راجع به معامله است که از مسائل سابق برمی آید و بقرائت رفع تجارة، تکون نامه است ، حاضرة ، وصف تجارت و مقصود داد و ستد نقد، و تدبرونها بینکم ، بیان آنست : مگر آنکه آن معامله تجارت نقدی باشد که دست بدست در میان خود میگردانید . این استثناء ، از وجوب کتابت در معاملات می باشد . فلیس علیکم جناح الاکتبوها، بیان این استثناء است . شاید نفی وجوب استشهاد که فرع کتابت است ، نیز از این استثناء بر آید : پس دیگر گناهی بر شما از جهت ننوشتن و یا استشهاد ننمودن آن نیست . گناه منفی در این مورد ، گویا همان آثار است که از مفهوم - ذالکم اقسط عندالله و . . . ، برمی آید : چون در تجارت نقد کالاها قبض و اقباض میشود و مشهود است و دین و ذمه ای در میان نیست تا منشأ تضييع قسط و حق در آینده و بروز اختلاف و ریبی شود، ترك کتابت و ثبت آن گناهی نیست . نفی جناح ، اشعاری دارد که در معاملات نقدی نیز همیشه و یا در مواردی ، کتابت بجا و یا اولی میباشد .

۱۰- واهدوا اذا تبایعتم - ظاهر تبایع که تکثیر و ارزندگی داد و ستد را میرساند ، اعم از معامله ذمی « تداین » و نقد « تجارة حاضرة » است . پس اگر استثناء « الا ان تكون تجارة حاضرة » از همان وجوب کتابت باشد ، این امر اشهدوا ، راجع بهر گونه معامله است : هنگام هرداد و ستد و یا معاملات پی در پی و یا ارزشداری ، گواه آورید . و اگر امر « استشهدوا شهیدین » راجع باولیاء سفیه و ضعیف و ناتوان باشد ، این امر اشهدوا چون مطلق است تکرار حکم نیست . چون ظاهر و متبادر از اشهاد متقابل اخفاء ... و بمعنای آشکار کردن و در معرض مشاهده آوردن و استشهاد ، بمعنای گواه گرفتن است ، باید این امر مطلق - اشهدوا . . . بهمان معنای متبادر و لغوی باشد : هرداد و ستدی را آشکارا و در معرض مشاهده دیگران انجام دهید - تا از قریب و حیلہ بدور باشد .

۱۱- وَلَا يَضَارُ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَعَلَّوْا فَاِنَّهُ فَوْقَ بَيْتِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ

بكل شيء عليم - لا يضار ، شاید که فعل معلوم ونهی از زیان رساندن کاتب و یا گواه بدیگران باشد و نکره آمدن کاتب و شهید در سیاق نفی، تعمیم را میرساند : هیچ کاتب شاهی ، با امتناع از کتابت و شهادت و یا تغییر و تبدیل آن ، نباید بکسی زیان رسانند . و شاید که لا يضار ، فعل مجهول ونهی از زیان رساندن دیگران به کاتب و شاهد باشد : نباید به هیچ کاتب و شاهی زیان رسد . از این جهت که آنها مسئول و مأمورند ، در هر گاه و بیگانه و بدون پاداش ، برای نوشتن و ثبت و یا انجام شهادت و ادار گردند و بی بازار و یا محکمه کشانده شوند . زبان رسان هر که باشد ، چون هیئت فعل يضار ، دلالت بر مشارکت دارد ، شرکت زبان رسان را در زیان بردن میرساند . و ان تعلو فانه فوق بكم ، گویا اشاره بهمین است : اگر چنین کنید که به کاتب و شاهد زیان رسد و رنجیده شوند و یا کاتب و شاهد زیان رسانند ، این حدود و احکام تعطیل و منحرف میشود و مردم از آن خارج میشوند و بفسق در معاملات میگردانند و ملازم فسق میگردند . فسوق بكم - این اتصال و لزوم را میرساند . فسوق ، خروج از خیر و صلاح است که همان بیرون رفتن از این حدود میباشد و تقوا ، که از نیروی ایمان ناشی میشود ، اجراء کامل این احکام را ضمانت و محکم میکند . نگهبانی و ضمانت تقوا از هر گونه تعهد اجتماعی ریشه دارتر و پایدارتر است : و اتقوا الله - و هر چه قدرت تقوایی بیشتر گسترده تر شود ، راههای رشد فکری و کشف و تفصیل اصول و فروع احکام باز تر میشود - و يعلمکم الله ، چه عطف باشد یا حال ، همین ربط و تقدیر را میرساند : از خدا پروا گیرید و حدود او را اجرا کنید تا زمینه فردی و اجتماعی برای تعلیمات خدائی آماده شود و همی شمارا تعلیم دهد . و همین حکمت و نتیجه نهائی برای روابط سالم و محکم است که جز خدای حکیم و عليم آنرا نمیداند : والله بكل شيء عليم .

۱۲- وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانَ مِقْبُوْضٍ - شَرَطَ أَنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ ،

و عطف ولم تجدوا كاتباً ، مبین سفریست که از دسترسی بکاتب دور باشد و مفهوم آن لزوم کتابت در حضر است یعنی : مسلمانان را در حال اجتماع و سکونت کاتبی میباید ، مگر آنکه در سفر و شتابان باشند و دسترسی بکاتب نداشته باشند . و نیز مفهوم این شرط

جائز نبودن گروگان و یا بودن کاتب در حضر نیست : پس اگر متعاملین در حال سفر بودند و کاتبی نبود گروگان میباید و همچنین اگر در حضر هم نبود. و شرط گروگان قبض شدن است : فرهان مقبوضه .

۱۳- فان امن بعضكم بعضا فليؤد الی الی امن امانه وليتقوا الله ربه - امن ، چون متمدی بخود آمده ، باید متضمن معنای علم یا ایمان باشد : اگر امین دانست یا به امانت داد ، بعضی شما بعضی دیگر را ، پس آنکه مورد امانت و حسن ظن واقع شده ، بیاید آن امانت را بوقت و کامل اداء نماید. تا هم رابطه و تعاون پایدار گردد و هر حقی بصاحبش برسد و هم بدبینی و بداندیشی گسترش نیابد. چه آن امانت گروگان و بستانکار امین باشد یا امانت دین و بدهکار امین باشد. اگر حسن ظن و امانتداری و امانت پردازی اینگونه پایه گرفت و تکامل یافت ، میتواند از حدود و احکام ثبت و کتابت و شهادت برتر آیند و آزاد شوند و پیوسته از انحراف و خیانت مصون و در حسن تقوا باشند : وليتقوا الله ربه .

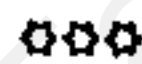
۱۴- ولا تکتبوا الفهامة ومن یکتبها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم- ومن یکتبها چون کبرای کلی برای صفرای مقدر ، ضمیر فانه راجع به من، قلبه بدل بعض یا اشمال ضمیر است : شهادت را کتمان نکنید و هر که کتمان کند شهادت را گناهکار است قلبش- قلب و برا گناه فرا گرفته است . چون هر عضوی مسؤول کار خود است : « ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کلن عنه مسؤولا » و کتمان حق و شهادت کار قلب است که گناهش از هر گناهی خطرناکتر است. چه بسیاری از گناهان است که بانگیزه شهوت و یا خشم و یا خوئی سر میزند و اراده و جوارح را محکوم خود میگرداند و بخدمت میگرد که قلب از آن برکنار و یا با آن معارض است. و اگر اثر گناه به وجدان و ضمیر « قلب » رسید و یا از قلب ناشی گردید همه قوا و جوارح را بگناه میکشد و خطیرتر است - چنانکه ایمان قلبی ثبات و شعاعش بیشتر است : « اولئک کتب فی قلوبهم الایمان » - « ولما یدخل الایمان فی قلوبهم » - منشأها و چگونگی تأثر و آثار و اندیشه اعمال را همان خدا میداند و بس : والله بما تعملون علیم .

این چهارده حکم منصوص است که راجع به ثبت و اسناد معاملات در این دو آیه

آمده و از آنها احکام فرعی بسیاری استنباط میشود. آیا این احکام واجب است یا مندوب؟ فقهاء اختلاف نظر دارند. آنها که مندوب میدانند از مفهوم آخرین شرط «فان امن بعضکم بعضاً» و اینکه از آغاز نزول این آیات تا کنون در هر دین «وام» و تعهدی کتابت و اشهاد سیره متعارف نبوده، دلیل می آورند. آنها که واجب دانسته اند، بظاهر این اوامر استدلال نموده و گویند: مفهوم شرط «فان امن...» اگر حجت باشد در مورد استثنائی است نه در همه موارد. و دریافت نشدن سیره متعارف از مسلمانان نخستین دلیل بر نبودن آن نیست و شاید چون دادوستد در آن زمانها اینگونه رائج بوده، کتابت و اشهادشان بما نرسیده است. چون ظاهر این اوامر ارشادی است نه مولوی، موردی برای این بحث و اختلاف نمی ماند. ارشاد باین است که مسلمانان با ایمان و بصیر در هر موردیکه لزوم و ضرورت این احکام را تشخیص دهند آنها را اجراء کنند و چون امانت و امنیت در میان خود یافتند دیگر ثبت و اشهاد لازم نیست و همان باید اداء امانت کنند. «ذالکم اقسط عندالله و اقوم للشهادة و ادنی الاثرنا بوا» دلیل همین ارشاد است.

لله مافی السماوات و مافی الارض و ان تبدوا مافی انفسکم او تخفوه بحاسبکم به الله
فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدير - تقدمه، اختصاص را میرساند.
ما، اشاره ابهام انگیز به پدیده ها و قوا و استعدادهاست که در درون آسمانها و زمین
تکوین می یابد، و تکرار آن - مافی السماوات، مافی الارض، مافی انفسکم - تکامل و
جدائی آنها را مینمایاند: همانچه در آسمانهاست، بصورت کامل در زمین و کلاً آن در
نفوس شماست. لله مافی السماوات..، چون علت و مقدمه ای برای عطف وان تبدوا
مافی انفسکم او تخفوه...، است: همینکه آنچه در آسمانها و زمین است، فقط از آن
خدا میباشد، اگر آشکارا کنید آنچه در نفوس شماست یا آنرا پنهان دارید خداوند بسبب
آن حساب شما را میرسد. مافی انفسکم، باید ملکات و خوبیهای باشد که محصول
اعمال است و در نفوس ثبات یافته و منشأ اراده و اختیار میگردد و بصورت اعمال و گفتار،
آشکارا میشود و یا مانع و مضاد درونی و یا بیرونی آنها را پنهان میدارد. اینها است که
مورد تکلیف و محاسبه و مؤاخذة واقع میشود. نه اندیشه و وسوسه ها و خاطرات

گندرائیکه بدون اراده و اختیار است - پس آنچه در نفوس ثبات یافته و محصول اندیشه و اعمال اختیاری و منشأ آن و قابل تغییر است ، چه ابداء شود یا اخفاء بحساب درمی آید . مانند خویهای حسد و کبر و امساک و دیگر عقده‌ها و عادات یکتا و بدیکه میتوان آنها را دگرگون کرد و یا از بروزشان بازداشت . اینها بهر صورت و چگونگی و تأثیر و ابداء و یا اخفاء که باشند ، حساب جمع و تفریق و فعل و انفعالیهای آنرا همان خدا میداند و بررسی میکند و بر طبق مشیت حکیمانه‌اش آنچه شرخیز و عذاب آور است می‌آمزد و یا بآن عذاب مینماید : *فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء* - چون او بر هر چیزی توانا است : *والله علی کل شیء قدير* . این آیه مبین مالکیت و تصرف بحق خدائست که این احکام را بمشیت حکیمانه‌اش تشریح نموده و تعلیل نهی - « *ولا تکتبوا الشهاده* - و - *فانه انتم قلبه* » و تفصیل : « *والله بما تعملون علیم* » است .



پیمبر ایمان آورده با آنچه بسویش فرود آمده و مؤمنان همگان ایمان آورده‌اند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیمبران او - فرق نگذاریم بین هیچیک از پیمبرانش و گفتند شنیدیم و سر به فرمان نهادیم . آمرزش را خواهیم پروردگار ما و بسوی تو میرسد بازگشت .

تکلیف نمیکند خدا کسی را مگر باندازه توانش برای اوست آنچه بنیکی فرا گرفته و بزبان اوست آنچه بیدی فرا آورده پروردگار ما ، بازپرسی مکن ما را اگر فراموش کردیم یا نادرستدقتیم پروردگارا بر ما بار مکن عهدگرانی را آنچنانکه بار کردی بر آنانکه پیش از ما بودند . پروردگار ما بدشواری بر ما بار نکن آنچه را که توانی نیست برای ما بآن و در گذر از ما و پیامرز برای ما و مهر آرمارا همان تویی سرپرست ما پس یاری و پیروزی ده ما را بر گروه کافران .

اَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ اَمِنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَرٰى
بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِمْ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ

رَبِّنَا وَرِايَةَ السَّعِيْرِ ۝

لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ لِنَفْسٍ اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا
مَا اَكْسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُوَاخِذُنَا اِنْ نُسِيتَا اَوْ اَخْطَا نَا
رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِيْنَ
مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحِثْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ
وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا اِنَّتَ مَوْلَانَا
۞ فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ ۝

شرح لغات :

يَكْلَفُ : مضارع تکلیف : وادار کردن بکار دشوار ، تحمیل مسؤلیت از کلف (ماضی مجرد) رویش گرفته و دگرگون شد ، شیفته‌اش شد ، راهش هموار گردید ، کار دشواری بعهده گرفت ، وظیفه را انجام داد .

اِخْطَا : کار را نادرست یا نابجا انجام داد ، براه دیگری رفت ، بعمد یا غیر عمد مرتکب گناه شد ، تیرش از نشانه رد شد ، تیرش را به نشانه نزد .

اصْر : بار سنگین ، تعهد دشوار ، تنگ بستن بار ، تنگ بار ، عاطفه ، در هم شکستن .

آمن الرسول بما انزل الیه من ربه - اعلام و تصدیق ایمان پیمبر است با آنچه بر او نازل شده که ملازم با ایمان او بر رسالت خودش میباشد . پس از این نظر، رسول دارای دو شخصیت است : یکی فرد مؤمن به ما انزل الیه و رسالتش - چون دیگر مؤمنان . دیگر رسولی که در یابنده و ظرف ما انزل است . من ربه ، همین را می‌رساند که او خود مؤمن به ما انزل الیه و نزول آن از سوی پروردگارش، میباشد. پس شخصیت عادی رسول و اندیشه‌ها و انگیزه‌هایش هیچ دخالت و تأثیری در ما انزل نداشته و همین برهان فروغبخش بحقانیت ما انزل است و همین ایمان ، نخستین شرط رهبری و رهبر بحق است که پیش از دیگران خود مؤمن با اصول و هدفها و احکام تنظیم یافته و محکوم بحکم آنها باشد. قرآن و سیره مبین رسول خدا شاهدهی صریح و گویا است که فرمانها و احکام نازل شده را ، آنحضرت بیش و پیش از دیگران و بصورتی کاملتر و دشوارتر انجام میداد .

والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسوله - والمؤمنون ، عطف به آمن الرسول ، كل ، تأکید المؤمنون و شامل افراد و مشعر بمراتب ایمان و تحقق آنست :
و مؤمنان بوصف همگانی ایمان - و در همه مراتب ایمان فعلی و تحققی - هر يك ایمان آورده‌اند - بخدا ، و توحید در ذات و صفات و فعل و صفات علیا و اسما حسنايش - همانکه همه قوانین تشریحی، مانند نکوینی از او پدید آمده و حاکمیت بحق و مطلق از آن اوست . مؤمن باو، با چنین تحول روحی و دید ایمانی ، باید از هر بند عبودیت و فرمانبری برهد و همی محکوم اراده حکیمانه او شود که سراسر خیر و کمال است .

ایمان بفرشتگان، ایمان به حقایق نورانی و نیرومند و مدبران امور و وساطت گرفتن و انعکاس قدرت و حکمت و نزول وحی و الهام است که جهان ماده نسبت با آنها چون آئینه است که از هرسو و در هر بُعد، چهره و تدبیر و جمال و کمال آنها را مینمایاند، با این دید، آفاق مشعشع و وسیع و آراسته‌ای از هرسو برای مؤمن نمودار است و خود را پیوسته در معرض انعکاسها و الهامات و امدادات آن فرشتگان مینگرد. نه آنگونه فرشتگان و هم ساخته‌ایکه پیوسته در میان خود و باخدایان در حال کینه‌جوئی و جنگ میباشند و جهانرا در آشفتگی و هراس و ترس میدارند و قربانی‌ها و نذورات می‌طلبند. و نه تصویر آنکه دیوارهای بهم پیوسته و مترامی از ماده تاریک و فاقد هرگونه احساس و شعوری انسانها را در بر گرفته باشد و هیچگونه راه نفوذ و رابطه حسنه‌ای به ماوراء آنها نداشته باشند. الهام اصول احکام و راههای حق و خیر و بازداشتن از شر و فساد، و برانگیختن رسل، از اشارات و بشارات همان مبادی و فرشتگان بلند مرتبه است. ایمان به کتب و رسل، افق بازی از رحمت و عنایت خدا را مینمایاند که پیوسته شامل این پدیده عاقل و مختار بوده و از آن گاه که ببلوغ تاریخی رسیده، احکام مکتوبی را بوسیله پیمبرانش بوی ابلاغ نموده و حنود و تکالیف را مشخص گردانده. ایمان در سول، به خدا و فرشتگان و کتب و رسل، شهودی و ایمانش به ما انزل الیه، تحقیقی و ایمان مؤمنان به این مبادی تحقیقی و به ما انزل، تعبدیست. گویا از جهت پیوستگی و هماهنگی ایمان رسول بمانزل و ایمان مؤمنان باین مبادی است که اینگونه بیان شده: آمن الرسول بما انزل الیه من ربه، والمؤمنون کل آمن بالله... و شاید که والمؤمنون، عطف به الرسول - با استخدام ضمیر الیه - و کل آمن جمله خبری باشد تا ایمان رسول و مؤمنان را باین مبادی، جمع و تفصیل نماید: رسول ایمان آورده با آنچه بوی نازل شده و همچنین مؤمنان، و هر يك از رسول و مؤمنان ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیمبران او. و این خبریست از تحقق یافتن همان ایمان بغیب که در آغاز این سوره بصورت خبر از آئینده و با فعل مضارع آمده: «الذین یؤمنون بالغیب». لافرق بین احد من رسله - لافرق، که بدون عطف و فعلی چون «قالوا» - یقولون، و بصورت جمع متکلم و مضارع - پس از ماضی مفرد «آمن» - آمده، لزوم مفهوم این

جمله را با آن ایمان تفصیلی ، و پیوستگی افراد را بصورت جمعی ، و تحقق و ظهور این حقیقت را در اندیشه و گفتار و برای همیشه مینمایاند : همان ایمان افراد بخدا و فرشتگان او و کتب او و رسول او چنین اندیشه و عقیده جمعی و گفتار را در بردارد : لا تفرق بین احد من رسله . . اضافه و تکرار ضمائر - ملائکته و کتبه و رسله - همین پیوستگی تفرقه بر انداز و گرایش بوحدهت را میرساند: چون همه از جانب خدا و مبین و تحقق دهنده اراده او میباشند ایمان با آنها ، ایمان و گرایش بتوحید رسل و رسالت آنها است که گیرنده وحی خدا بوسیله فرشتگان و مبلغ احکام او میباشند و چون حکم و اراده خدا يك حقیقت متکامل است ، رسل او سلسله متکاملند که هر پیشین مبشر و هموار کننده طریق واپسین و هر واپسین مکمل پیشین بوده است - چنانکه هر يك از رسل کنار گذارده و نادیده گرفته شود ، حلقه‌ای از این سلسله تکامل از میان رفته آئین جامع خدائی نارسا نمایانده میشود . احداً من رسله ، بجای «من رسله» اشعار بهمین حقیقت دارد - چنانکه ملت‌هایی مانند یهودیان و مسیحیان ، دچار جمود دینی و اندیشه تفرقه و انفصال بعضی از رسل شدند و آئین توحیدی خدا را نارسا و نابسامان و جامد نمایانند .

وقالوا سمعنا و اطعنا - همینکه از تفرقه اندیشی بتوحید دعوت و رسالت گرایش یافتند و در مسیر شعاع آن واقع شدند ، گوش هوششان برای دریافت احکام و مسؤولیتها باز میشود و جوارحشان برای بانجام رساندن آنچه دریافتها اند آماده میگردد و با اینگونه شنوایی و آمادگی ، سمعنا و اطعنا ، را اعلام و انشاء مینمایند و اندیشه درونی آنان، از «لا تفرق» بزبان و گفتار درمی آید : وقالوا سمعنا و اطعنا - مفعول این دو فعل ذکر نشده تا تعمیم یابد و شامل شود، شنیدن هر چه را که از زبان و منطق رسل و ذهن گیرنده‌ی خود دریافتها اند . و اطاعت از آنچه توان انجامش را دارند - یعنی با همه قوای دریابنده دریابند و با همه نیروهای انجام دهنده بانجام رسانند - نه چون برخی از بنی اسرائیل که پس از رفع طور و امر «خذوا ما آتیناکم بقوة» - گفتند : «سمعنا و عصینا - ۹۳ این سوره .»

غفرانک ربنا و الیک المصیر - غفرانک ، بدون فعل حکایت ، پیوسته به سمعنا

واطعنا آمده تا پیوستگی آن و نارسائی هر فعلی را در اینجا بنمایاند. زیرا هر فعلی - مانند: نقول و یا نطلب و یا نرجو - گفته شود پیوستگی غفرانك، با - سمعنا و اطعنا از میان می‌رود و معنای وسیع آن محدود می‌شود. سمعنا و اطعنا، مشعر به ناتوانی و الودگی بگناه و واهاندگی در راه است. چه تسلیم بازاده و خواست خداوند و گوش فرمان و شدن برای همین است که آلودگیها و زنگارها را از او بزداید و باونیر و روشنی بخشد و مشمول صفت خاص ربوبیتش گرداند. همینکه گرونده بحق با فکر توحیدی و انجام آنچه باید و ترك آنچه نباید، خود را بحوزه جاذبه خدائی در آورد، زبان حال و اندیشه و همه وجودش همین را میگوید و چشم بآن دارد: غفرانك ربنا! تا از انحراف و واهاندگی برهد و قوایش هم آهنگ بحرکت آید و بشتابد و پیش رود و به کمال مطابق و نهائی که شناخته، هر چه بیشتر نزدیک گردد: واليك المصير!

لا يكلف الله نفسا الا وسعها - وسیع، بمعنای توان و کنایه از ظرفیت نفس، و معنای اصلی آن وسیع و یا وسعت است. اضافه آن به نفس - وسعها - شامل هر گونه توان نفسانی از قدرت دریافت و اراده و اختیار و اعمال می‌شود و هر چه در طریق کمال این میدانها وسیعتر و توان اندیشه و اراده بیشتر گردد تکلیف و مسؤولیت افزایش مییابد. یعنی در هر مرتبه ای که سعی می‌یابد همتش افزوده تر و ناتوانیش کمتر و تکلیف و مسؤولیتش بیشتر و یا شدیدتر می‌گردد. همین صیراختیاری و کدح بسوی رب است: ربنا واليك المصير و یا ایها الانسان انك كادح الی ربك كدحاً فملاقیه، انشقاق، پس در این مسیر، هر تکلیف که انجام شود تکلیف و یا تکالیف دیگری رخ مینماید و گرونده پویا، باید چشم و گوش با اشارات و فرمانهایی داشته باشد که درمییابد و پیوسته - سمعنا و اطعنا، غفرانك ربنا واليك المصير - گوید و جز فرمانبری و کسب عمل توشدای نجوید:

لها ما كسبت و علیها ما اكتسبت - هیئت کسب، اشعار بکوشش آسان و باز یافت کاری روان دارد. و اکتساب به دشواری و ناهمواری. کسب، محصول اندیشه و کار خیر است که سودش حقیقی و جاوید مییابد. اکتساب، محصول گنادر و شر است که دشواریها در بردارد: لها ما كسبت و علیها ما اكتسبت. چون انگیزه های درونی و آنچه از عمق ضمیر انسان می‌جوشد، در مسیر خیر و کمال و پیشبرد آنست، هر کار خیر و نوابی، اگر به و انواع

وانگیزه‌های مضاد و عارضی بر نخورد، باسانی و مشتاقانه انجام می‌گیرد و مقیاس نیک‌بودن و گناه و ثواب همین است. یعنی آنچه در مسیر تکامل مؤثر باشد و امداد کند و پیش‌برد و یا باز دارد و بعقب برگرداند و یا منحرف سازد. وجدان آگاه انسانی، بهمین مقیاس قضاوت می‌کند و میکوشد تا از گناه بازدارد و پس از انجام آن فکوهش کند و پشیمان نماید و به توبه وادارد، و بهر خیری گرچه سختی و زیانهای گذرانی در پیش داشته باشد تشویق کند. چنانکه ظلم و دروغ و ناسپاسی و هر گناه دیگر ناموافق با سرشت و فطرت هر انسانی و برای همیشه است و هر چه شخص گناه‌کار آلوده و پست باشد باز نمی‌خواهد آن گناه را بخود بپذیرد و برای آن توجیهی مینماید و اکتساب بآثران سزا و اهانت بخود میداند و با انجام هر خیر و ثوابی می‌بالد. کسب و اکتساب را، تکلیف در حد وسع، تنظیم مینماید که محصول آن سازنده شخصیت و محرک قوای انسانی و تشکیل دهنده صحیفه اعمال و پروانه گشوده شدن و یا پرونده بسته شدن، درهای مدارج کمال و خیر و شر است.

ربنا لاتؤاخذنا ان نسينا او اخطانا - مؤاخذة لازمۀ تکلیف است آنگاه که با اختیار بر طبق آن انجام نیابد. و چون نسیان و یا خطا در حکم و یا موضوع، اختیاری نیست نباید از آن مؤاخذة شود مگر آنکه موجبات اختیاری منشأ نسیان و یا خطا شده باشد چنانکه توجیه ذهن بهر چیزی گاه موجب انصراف و یا بی‌توجهی از دیگری میگردد و تکلیفی که شخص نسبت بآن دارد فراموش میشود و یا نابجا انجام میگیرد. ان نسينا... بجای «اذا نسينا... یا نسياننا» اشعار باینگونه غفلتها و انصرافهایی دارد که گاه به نسیان و یا خطا میکشاند و چون اینگونه نسیانها و خطاها خارج از میدان وسع و اختیار نیست، میشود که مورد مؤاخذة واقع گردد؛ چرا تکلیف را چنانکه بوده انجام ندادی؟ از یاد رفت و دچار اشتباه شدم - چرا از یاد بردی و اشتباه نمودی؟ چون بآن توجه کامل نداشتیم و پیر آن توجه نمودم. پس آنکه از دل و جان - سمعنا و اطعنا - گفته و تکلیف را پذیرفته و با انجام کامل آن میکوشد باید نگران نسیان و خطا باشد و از لطف ربوبی خاضعانه بخواهد که او را درباره غفلت‌هایی که به نسیانها و خطاها دچار مینماید، مؤاخذة نکند و از آنها بازدارد و همواره هشيارش بدارد.

ربنا ولا تجعل علينا اصرا كما حملته على الذين من قبلنا - حمل اصر، نباید بمعنای تکلیف توان فرسائی باشد که حکم لا یكلف الله... آنرا برداشته است و به قرینه تشبیهی کما حملته...، باید نظر به عقابها و یا کفارات و تعهدات و احکام سختی باشد که در پی بعض گناهان - و یا کنجکاویهای نابجا و بهانه جوئیها - گردنگیر ملت‌های گذشته میشد - مانند امر: «توبوا الی بارئکم و اقتلوا انفسکم»، که بنی اسرائیل در پی گوساله پرستی بآن مأمور شدند. همچنین تحریم بعض طبیبات بر آنها: «فبظلم من الذین هادوا حرما علیهم طیبات احلت لهم»، و شاید مسخ شدن بعض بنی اسرائیل در پی حبله گری و قانون شکنی روز شنبه، از همین قبیل باشد: «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین»، و داستان ذبح بقره - که در این سوره آمده و همچنین دیگر عقابها و عذابها و کفاره های دنیوی که در اشارات قرآن و کتب آسمانی آمده یا خبرشان بما نرسیده است. هر چه بوده، اینگونه جزاهای دنیائی و کفارات، در آئینیکه تکالیف و احکامش در حد وسع فکری پیش میرود و دریافته‌ها را پیش میبرد و پیوسته آماده شنیدن و اطاعت میگرداند، دیگر موردی ندارد. پس این دعاء در واقع خبری از برداشته شدن اینگونه اصرها میباشد. سخت‌تر و پیچیده‌تر از اصر، همان بندهائی بوده و هست که از اوهام بشری و تفسیرهای شرکزا سر رشته گرفته و بدست سودجویان و حکام تاییده گشته و به قانون وراثت و افسون کفایت و نفوذ طبقاتی بر عقول و افکار و دست و پای مردم بسته شده و تودمه‌ها را بیندگی در آورده. چون بقاء این بندها، نوعی از حمل اصر بلکه نمونه بارز آنست، باید این رسالت غل شکن و آزادیبخش آنها را بردارد: «لیضع عنهم اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم، از آیه ۱۵۷ اعراف».

ربنا ولا تجعلنا مالا طاعة لنا به - چون این دعاء مانند دعا‌های قبل، پس از خبر لا یكلف الله نفساً الا وسمها - آمده، نباید تکرار مفهوم آن باشد و باید نظر به آثار و لوازم ترك تکلیف و پیشرفت در گناه باشد. چون هیئت تحمیل، حمل تدریجی را می‌رساند پس ولا تحملنا...، دعاء و در خواست عاجزانه‌ایست تا به لطف ربوبیتش آثار و عذاب تدریجی آنگونه گناهها و غفلت‌هاییکه بتدریج متراکم و طاقت فرسا میشود، بردارد و یا چنان هشیار گرداند و توفیق توبه دهد تا گناه ثبات و بقاء نیابد و بصورت عادات و ملکات

در نیاید تا عذابش در دنیا و آخرت دائمی و طاقتفرسا نگردد. آن گروندگان بخدا به فرشتگان به کتاب و به رسالت، چون آفاق دیدشان بازتر و خیر و شر و نیک و بد برایشان مشخصتر میگردد و با همه وجودشان سمعنا و اطعنا - میگویند، باید پیوسته نگران انجام کامل تکالیف و مسؤولیتها باشند - نگران از غفلتها و فراموشیها و از تعهدات و عقابهای «اصرها» و از اجرام گناهانیکه از تحرك و رسیدن به کمال باز میدارد و مکلف را سنگین بار میگرداند.

واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا - عفو - از میان بردن اثر جرم و گناه، غفران - پوشاندن آن، با افاضه و امداد به نیروی حیاتی است. تا با چنین تجدید حیات رحمت خاص خداوند شاملشان شود و در پرتو آن در آیند. آنچنانکه قدرت دفاعی بدن، زخم و چرك را از میان برمیدارد و عضورا ترمیم میکند و بافت نوینی بر آن میپوشاند تا سلامت و حیات - که مظهر رحمت است - در بدن جریان مییابد. آمدن این سه دعاء اثباتی در پی آن درخواستهای منفی، اشعار باین دارد که تا سالک در معرض مؤاخذة و حمل اصر و تحمیل طاقتفرسا مییابد، نمیتواند زبان به طلب عفو و مغفرت و رحمت گشاید: اثبات و جریان این مظاهر لطف و عنایت، پس از برداشت و از میان بردن آن موانع است.

انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین - آن ایمان خالص و پیوسته، بهمه مبادی الهی، و آن تسلیم، با همه گوش و چشم و قوا و تعهد انجام تکالیف در حد توان، و این دعاها منفی و مثبت و تکرار «ربنا» که انقطاع کامل را مینمایاند، نمودار تحول انسان متکامل و بریدن از هر ولایتی و پیوستگی بولایت و تسلیم به تصرف تشریحی و هماهنگی با تصرف تکوینی خداوند است: انت مولانا - همین پیوستگی و حصر را میرساند. پس از باز شدن این افق و جهت گیری در آن و مشخص شدن مسؤولیتها و قطع هر ولایتی جز ولایت خدا، صفایمانی در پی اندیشه و تفکر ایمانی، از صفوف ولایتها و قوای شرك و طاغوت جدا میگردد و میدانهای تضاد و جهاد فکری و جنگی، بگونه های مختلف و بی در پی باز میشود. پس از بر آمدن بولایت خدا، و تجهیز قوای فکری و اخلاقی و جنگی، پیروزی در این میدانها با امید و انکاء به امدادهای الهی است: فانصرنا علی القوم الکافرین. این دو آیه که با فعلهای ماضی، خبر از تحقق یافتن هدایت و تعالیم این سوره

است که طولانی ترین سوره های قرآن و اولین، یا از اولین سوره هائیکه در سالهای نخستین هجرت در مدینه نازل شده - همانگاه که مسلمانان شکل میگرفتند و تشکیل صف واحد و ممتاز و مشخصی میدادند. این سوره با تعریف قرآن و تبیین اوصاف متقین و مؤمنین چشم گشوده و هدایت یافته و با اوزان فعلهای استقبالی، شروع شده، آنگاه تا بیان این اصول پیشرفته است: اوصاف کافران و منافقان، و برهان و بشارت و مثلهای قرآن، مبدء حیات و احیاء و آغاز آفرینش جهان و اطوار آفرینش انسان - سپس نعمتها و اطوار زندگی بنی اسرائیل و بهانه جوئیها و انحرافها و سبک گرفتن احکام الهی و تبدیل قوانین و شمارها و عهد شکنی و تعهدات سنگین «اصرها» ایکه بر آنان حمل شد و عاقبتها و عقوبتهائیکه بر آنها تحمیل گردید و همچنین غرورها و خیانتها و عنادها و خونریزیها و تکذیب رسل و تفرقه بین آنها و سرپیچی از توحید خدا و دین و وحدت پیمبران، و پیروی از اوهام - پس از آن تبیین وحدت آئین و پیمبری و قبله و بیان امامت ابراهیم و اندیشه ساختمان خانه توحید و دعوت و بشارت آن سرسلسله پیمبران به کمال نبوت، و بیگانگی ایمان و اسلام و دوری از تفرقه و زدودن هر رنگی جز رنگ خدائی و تغییر قبله و اسرار آن، و آغاز درگیری مسلمانان و بیان وحدت الوهیت و خلقت و اصول احکام: - تحلیل خوردن طیبات و تخریم خباثت، مقیاس نیکمردی و گزیدگی، احکام قصاص، وصیت، روزه، و تحریم خوردن اموال بیاطل و آثار آن، حکم جهاد و شرایط و هدفهای آن، اوصاف دو عنصر متضاد، اطوار تکامل فکری و اجتماعی و تکامل نبوت، باز فرمان جهاد، تحریم شراب و قمار و نکاح با مشرکان، رابطه فطری زن و مرد، احکام طلاق و مدت عدّه و شیر، صلوة وسطی، مرحله ای از تاریخ تحول و نظام اجتماعی بنی اسرائیل، تکامل رسل و اختلاف و جنگ، آیه الکرسی، ابعاد حیات، انفاق و صدقات، تحریم ربا و آثار رباخواری، تعهدهای مالی و معاملات.

آمن الرسول... خبر از پیوستگی رسول و مؤمنان بحق، و تحقق همه اصول و مبادی و هدایتهای این سوره است، در اندیشه و عمل و زبان، و چهره مؤمنان پیشرو و تکامل یافته و مسؤولیت پذیرفته، که چشم به مصیبت نهای دارند و شنوای فرمان و پذیرای تکالیف و مطیع بیچونند و پیوسته نگران لغزشها و نسیان و خطای خود میباشند و از زبان